

# معرفی کتاب



## دولت‌های توسعه‌گرا:

پیرامون اهمیت سیاست در توسعه

نویسنده: آدریان لفت‌ویچ

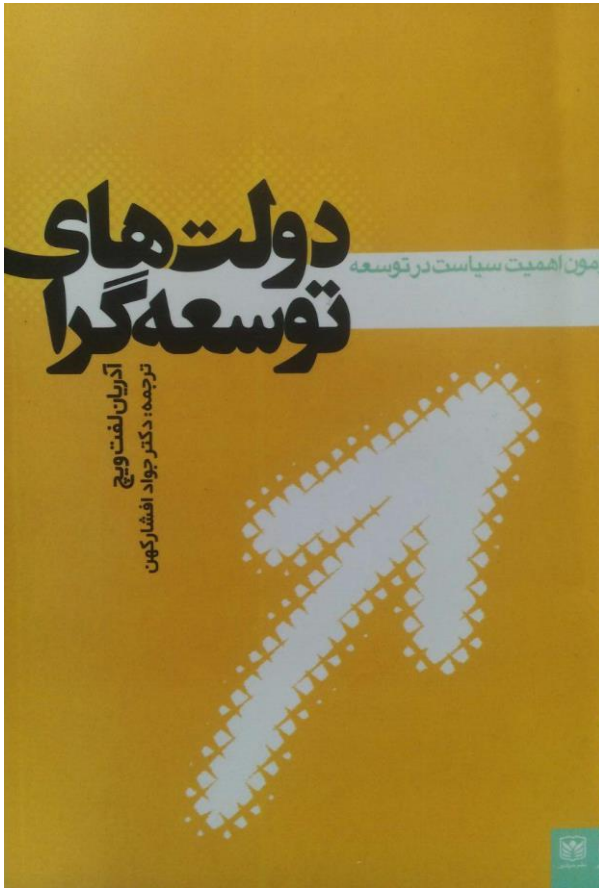
مترجم: جواد افشار کهن



## فهرست مطالب

تصویر روی جلد کتاب.....	۲
۱. کلیات.....	۳
۱-۱. شناسنامه کتاب.....	۳
۱-۲. ایده محوری کتاب.....	۳
۱-۳. معرفی نویسنده.....	۵
۲. معرفی محتوای کتاب.....	۶
۳. نقد کتاب.....	۲۱

تصویر روی جلد کتاب



معرفی کننده کتاب:

دکتر داوود نجفی (با همکاری سایر پژوهشگران گروه مطالعات سیاسی پویش فکری توسعه)

بهار ۱۳۹۷

## ۱. کلیات

### ۱-۱. شناسنامه کتاب

#### نشر مرندیز، نی‌نگار

دولت‌های توسعه‌گرا: پیرامون اهمیت سیاست در توسعه

نویسنده:	آدریان لفت‌ویچ
مترجم:	جواد افشار کهن
نوبت چاپ:	اول ۱۳۸۵
شمارگان:	۱۰۰۰

شابک: ۹۶۴-۲۶۱۷-۰۰-۵

تلفن انتشارات: ۰۵۱۳۷۲۷۴۷۶۵

Email: marandiz.publisher@yahoo.com

### ۱-۲. ایده محوری کتاب

- توسعه، امری سیاسی است: به این معنا که مسائل اجرایی و فنی، ویژگی و توانایی دولت را تعیین نمی‌کند، بلکه این سیاست است که صرف‌نظر از دموکراتیک یا غیر-دموکراتیک بودن دولت، توسعه را ایجاد و حمایت می‌کند. برای روشن شدن مفهوم سیاست، نخست فرض بر این است که منافع، تمایلات، ارزش‌ها و عقاید مختلف، ویژگی همه جوامع بشری است که هر کدام مستقیم یا غیرمستقیم با نظرات افراد و گروه‌ها درباره استفاده از منابع یا شیوه استفاده از آنها ارتباط دارد. از سویی مردم به طور کلی ترجیح می‌دهند کارهای باب میل خود انجام دهند و از طرف دیگر، برای کامیابی و موفقیت مجبور به زندگی جمعی و همکاری هستند. بنابراین انسان‌ها برای طبقه‌بندی و حل این تفاوت‌ها - در مورد پیشبرد منافع فردی و توفیق در زندگی

- جمعی - مجموعه‌ای از فرآیندهای آگاهانه را ایجاد کرده‌اند که این فرآیندها همان چیزی است که در اینجا سیاست نامیده می‌شود، یعنی کلیه تضادها، همکاری‌ها و مذاکراتی که برای استفاده، تولید و توزیع منابع مادی یا معنوی چه در سطح ملی، چه در سطح محلی و چه در سطح بین‌المللی و چه در قلمروی فردی و همگانی به کار می‌رود. بنابراین توسعه بیش از آنکه مسئله‌ای مدیریتی یا اجرائی باشد، مسئله‌ای سیاسی است، زیرا در مراحل مختلف توسعه، آنچه اهمیت حیاتی دارد چگونگی استفاده از منابع و روش‌های جدید توزیع آن و بحث و جدل‌های اجتناب‌ناپذیری است که محاسبات افراد و گروه‌ها در مورد بازندگان و برندگان این روش‌ها در پی دارد. ویژگی بارز این باور جدید در این است که مقوله توسعه را خصلتی سیاسی بخشید، یعنی نیل به توسعه تنها از طریق تغییر در سیاست‌های حاکم دست یافتنی است و نه از طریق نهادهای توسعه یا قراردادهای و قوانین، زیرا خود این نهادها و قوانین از طریق فرآیندهای سیاسی پا به عرصه وجود می‌نهند و حمایت می‌شوند.<sup>۱</sup>
- در حوزه توسعه، ماهیت نظام سیاسی (دموکراتیک یا غیردموکراتیک) مهم نیست بلکه توسعه‌خواه بودن یا نبودن دولت مهم است.
  - هر نوع دولتی، نمی‌تواند فرآیند توسعه را با موفقیت طی کند، بلکه فقط دولت‌های توسعه‌خواه که از یکسری ویژگی‌های خاص و منحصر به فرد برخوردار باشند، موفق خواهند بود.
  - در هر حوزه توسعه، علاوه بر نهاد دولت، ساخت اجتماعی نیز مهم است. به عنوان مثال، تجربیات تاریخی نشان داده است که دولت‌های توسعه‌گرا در جوامعی موفق هستند که به لحاظ اجتماعی، از جامعه مدنی ضعیف برخوردار بوده‌اند.

۱. برگرفته از مقاله:

محمد اتابک، خلاصه و بررسی کتاب *دموکراسی و توسعه نوشته آدریان لفت‌ویچ*، منبع:

<http://www.petpr.ir/democracy-and-development-adrian-leftwich/#more-3617>.

- دموکراسی لزوماً منجر به توسعه (بعضاً اقتصادی) نمی‌شود، تجربه‌ی تاریخی نشان داده است که در برخی جوامع دموکراسی ضدتوسعه عمل کرده است.
- بین توسعه (اقتصادی) و دموکراسی، رابطه علت و معلولی و رابطه همبستگی، وجود ندارد. به بیانی دیگر، برای رسیدن به توسعه سیاسی (دموکراسی)، لزوماً توسعه اقتصادی مقدم بر آن نیست و بالعکس.
- یکپارچگی (یک‌دست بودن) دولت از مؤلفه‌ها و شرایط مهم در عرصه توسعه به شمار می‌رود.
- توسعه نخبه محور است و برای رسیدن به آن می‌بایست به نخبگان و دولت امیدوار بود و توسعه را از بالا به پایین آغاز کرد.
- مداخله دولت در اقتصاد نه‌تنها مخرب نیست، بلکه می‌تواند بسیار مفید و مؤثر باشد. در واقع، نوع مداخله مهم است نه میزان مداخله.

### ۱-۳. معرفی نویسنده

آدریان لفت‌ویچ<sup>۱</sup> متولد سال ۱۹۴۰ در شهر کیپ‌تاون در افریقای جنوبی در خانواده یهودی لیبرال بزرگ شد. لفت‌ویچ در جوانی، به مدت دو سال به عنوان رئیس جمهور اتحادیه ملی دانشجویان افریقای جنوبی (NUSAS) در دانشگاه کیپ‌تاون بود و پس از آن در اواسط سال ۱۹۶۲ به کمیته ملی آزادی (NCL) پیوست، که این کمیته بعداً نام خود را به جنبش مقاومت افریقای (ARM) تغییر داد.

لفت‌ویچ در مبارزات سیاسی خود، چندین بار دستگیر و تحت شکنجه قرار گرفت. در سال ۱۹۶۴، او به همراه چند تن از دوستانش توسط پلیس امنیت دستگیر می‌شود و (به زعم برخی) با پلیس امنیت همکاری می‌کند و در دادگاه بر علیه دوستانش شهادت می‌دهد تا در مجازاتش تخفیف قائل شوند لفت‌ویچ بعد از این حادثه، در سال ۱۹۶۵ افریقای جنوبی را به مقصد انگلستان ترک کرد. وی در انگلستان چند سال به عنوان معلم در مدرسه مشغول به کار شد. سپس، برای چند سال به اسرائیل و امریکا رفت و

---

1. Adrian Leftwich

مدتی بعد دومرتبه به انگلستان بازگشت. بعد از بازگشت به انگلستان، به تحصیلات خود ادامه داد. وی به دانشگاه یورک<sup>۱</sup> رفت و مدرک دکتری خود را اخذ کرد و در همانجا مشغول به تدریس شد و بعدها مدیر پژوهشی همان دانشگاه شد. حوزه تخصصی لفت‌ویچ، توسعه و چگونگی دستیابی به آن است. وی مدتی بسیار طولانی، مدیر پژوهشی برنامه رهبری توسعه بود که به مطالعه نقش کلیدی رهبران، نخبگان و ائتلاف‌ها در توسعه اقتصادی می‌پردازد.

لفت‌ویچ در سال ۲۰۱۳ بر اثر سرطان ریه در یورک انگلستان درگذشت. وی در طول حیات خود چندین کتاب تأثیرگذار در حوزه توسعه نگاشته است. از جمله کتاب‌های دیگر وی که به زبان فارسی ترجمه شده است می‌توان به این موارد زیر اشاره کرد:  
تحولات جدید در علوم سیاسی: یک بازنگری بین‌المللی در دستاوردها و دورنماها؛  
سیاست و توسعه در جهان سوم؛ و دموکراسی و توسعه.

## ۲. معرفی محتوای کتاب

### بخش اول: اهمیت سیاست در توسعه

در این بخش اهمیت سیاست در فرآیند توسعه، در تصویری از جهان در حال توسعه در دنیای معاصر و نقش مهم دولت در این امر مورد تأکید قرار می‌گیرد. به سخن دقیق‌تر، اولین و مهم‌ترین استدلالی که از سوی نویسنده بسط داده می‌شود، اهمیت سیاست در فرآیند توسعه است. با این استدلال ثابت می‌شود که متغیر اصلی و غالب که نه‌تنها طرح و شکل توسعه، بلکه موفقیت یا شکست فرآیند توسعه را در همه جوامع انسانی رقم می‌زند، سیاست آن جوامع است. بدین سبب اگر ما بخواهیم میزان موفقیت‌های متفاوت جوامع در حال توسعه را بفهمیم نیازمند فهم سیاست آنها و به خصوص فهم راهی هستیم که با آن توانسته‌اند جامعه و دولت‌ها را حول محور سیاست مزبور متمرکز کنند. اما سیاست به تنهایی مهم نیست بلکه این فهم از سیاست است که علاوه بر ماهیت سیاست

---

1. York

برای توسعه حیاتی است. سیاست، به خصوصیت، ساختار و ظرفیت دولت شکل می‌دهد و به نوبه خود از آنها متأثر می‌شود. نویسندگان در این بخش این دو سؤال را مطرح می‌کنند که چرا توسعه امری سیاسی است؟ و چرا دولت در ارتباط با توسعه موضوعی تا به این اندازه مهم است؟ بخش‌های بعدی این کتاب در پاسخ به این دو سؤال تدوین شده‌اند.

### بخش دوم و سوم: سرگذشت اندیشه‌ی توسعه و معانی توسعه

در این دو بخش سرگذشت، تعریف و بازتعریف‌های مختلف توسعه ارائه شده است. به عقیده‌ی لفت‌ویچ «نه‌تنها عمل معطوف به توسعه امری سیاسی است، بلکه مفهوم و تعریف فرآیند مزبور نیز چنین است». هدف این بخش نشان دادن این است که معانی متفاوت توسعه از شرایط و اهداف سیاسی سرچشمه گرفته، یا پاسخی به مقتضیات سیاسی بوده است و هر معنا الزامات سیاسی برای سیاست و عمل به همراه دارد. در واقع نویسندگان نشان می‌دهد که سیاست و توسعه هم در مفهوم و هم در عمل تفکیک ناپذیرند. توافق‌های همگانی بر سر مفهوم توسعه ضعیف است و نوع تعریف و درک از توسعه بر استراتژی‌ها و قضاوت در مورد نتایج اثر می‌گذارد. توسعه یک «تمایل سیاسی - اخلاقی» است که ترجیحات و ارزش‌ها و منافع بر تعریف، محتوا و جهت‌گیری استراتژی‌های توسعه اثر می‌گذارد. در ابتدا یک طبقه‌بندی و گونه‌شناسی از انواع معانی توسعه ارائه می‌شود:

گونه‌شناسی توسعه:

۱. توسعه به مثابه پیشرفت تاریخی: که ریشه در تجربه‌ی غرب دارد.
۲. توسعه به مثابه استخراج منابع طبیعی: ریشه در تجربیات استعماری اروپا دارد.
۳. توسعه به مثابه تدارک برنامه‌ریزی شده پیشرفت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی.
۴. توسعه به مثابه یک وضعیت: توسعه نوعی بلوغ است و کشورها در طول مسیر به وضعیت نهایی توسعه قرار دارند.
۵. توسعه به مثابه یک فرآیند: توسعه یک ویژگی منظم تغییر در حال پیشرفت است.



۶. توسعه به مثابه رشد اقتصادی: رشد سرانه‌ی تولید ناخالص ملی (GNP) بدون توجه به توسعه‌ی اجتماعی و انسانی.
  ۷. توسعه به مثابه دگرگونی ساختاری: تغییر از ساختار اقتصادی به یک اقتصاد صنعتی.
  ۸. توسعه به مثابه نوسازی: فرآیند حرکت از سنت به مدرنیته.
  ۹. مارکسیسم و توسعه به مثابه جهش در نیروهای مولد.
- سپس روند تغییرات معنای توسعه در ادبیات سازمان‌های بین‌المللی و سیاست‌ها تشریح می‌شود:

در دوره‌ی پس از جنگ، تمرکز بر رشد اقتصادی و نوسازی ساختاری قرار داشت و توسعه‌ی اجتماعی و عدالت اجتماعی کمتر مورد توجه قرار می‌گرفت. اما از اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰، به‌ویژه با حضور رهبران کشورهای مستقل شده‌ی جهان سوم در سازمان ملل، توسعه اجتماعی - آموزش، بهداشت، توزیع درآمد، برابری‌های اجتماعی و اقتصادی و مشارکت عمومی - مورد توجه قرار گرفت. و این تصور به وجود آمد که توسعه یک فرآیند پاسخگویی به نیازهای اساسی و در حال رشد انسانی - کالاهای ضروری، خدمات ضروری، مشارکت در تصمیم‌گیری، حقوق بشر و اشتغال مولد - است. این تعریف از توسعه، نیازمند اقدام سیاسی از سوی دولت است. بدین ترتیب در این دهه نقش دولت‌ها اساسی بود. اما در دهه‌ی ۱۹۸۰، با غلبه‌ی تفکر نئولیبرال و حمله به نقش دولت در توسعه، تعهد به رشد از طریق عمل آزاد بخش خصوصی مد نظر قرار گرفت.

بانک جهانی به دلیل نفوذ بر مفاهیم و استراتژی‌های رسمی و همگانی توسعه، بهترین منعکس‌کننده‌ی سیر تغییر مدل‌ها و اولویت‌ها در ایده و کاربست توسعه است. از آغاز کار و اجماع فکری رایج پس از جنگ، دولت در ترویج توسعه مهم تلقی می‌شد و توسعه به مثابه رشد، دگرگونی ساختاری و نوسازی مورد توجه قرار می‌گرفت. در دهه‌ی ۱۹۷۰، توسعه‌ی اجتماعی در عملکرد بانک اهمیتی فزاینده یافت. اما با سلطه‌ی تفکر نئولیبرال، نقش بازار آزاد، تقلیل نقش دولت، ترویج تجارت آزاد و سرمایه‌گذاری خارجی، در کاربست‌های توسعه‌ی بانک تعیین‌کننده شد. در دهه‌ی ۱۹۹۰ با توجه به شواهد مبتنی بر هزینه‌های تعدیل ساختاری بر کشورهای در حال توسعه، بانک تصور قبلی محدود

خود از توسعه به مثابه رشد را بسط داد و در زمینه‌های آموزش و بهداشت و محیط زیست فعالانه به عمل پرداخت. و در نهایت در ۱۹۹۷، نسبت به دولت موضع مثبت‌تری اتخاذ کرد و دولت را به عنوان تأمین‌کننده‌ی مستقیم لوازم رشد و عامل شتاب دهنده و تسهیل‌کننده‌ی رشد، مهم تلقی کرد.

در ادامه به دو تعریف دیگر از توسعه پرداخته می‌شود:

• تعریف آمارتیا سن از توسعه به مثابه آزادی

در این تعریف گسترش آزادی هم به عنوان هدف اساسی و هم به مثابه ابزار اصلی توسعه نگریسته می‌شود. در مرحله‌ی اول توسعه باید موانع اصلی آزادی - فقر، استبداد، محرومیت سیستماتیک اجتماعی، فقدان تسهیلات عمومی و عدم تساهل - رفع گردد و آزادی سیاسی، امکانات اقتصادی، فرصت‌های اجتماعی، ضمانت‌های شفاف و امنیت شکل گیرد.

توسعه‌ی پایدار: توازن بین توسعه و حفاظت محیط زیست

«توسعه‌ی پایدار توسعه‌ای است که نیازهای حال حاضر را بدون به خطر انداختن توانایی نسل‌های آینده برای برآوردن نیازهای‌شان، برآورده می‌سازد» (ص ۹۷).

در انتهای این بخش، به نقدها به خود مفهوم توسعه پرداخته می‌شود:

• ضد صنعت‌گرایی

در این راستا می‌توان از شاعران رومانیتیک نظیر بلیک<sup>۱</sup>، سوگواری راسکین<sup>۲</sup> بر زوال زندگی روستایی و نظم پیشین و آنارشویست‌های روسی، افکار گاندی و طنز انتقادی چارلی چاپلین در فیلم عصر جدید نام برد. جنبش سبزه‌ها در این زمینه تأثیری میان‌ه‌روتر و تعدیل شده اما مهم بر جای گذاشته‌اند.

---

1. Blake  
2. Ruskin

▪ نظریات نئومارکسیستی وابستگی  
به عقیده گوندر فرانک<sup>۱</sup>، توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی اقتصادی دو روی یک سکه هستند و کاربست‌های توسعه‌ی رایج، در خدمت ایجاد تحرک در جهت سرمایه‌داری مستقل نبوده است، بلکه کشورهای جهان سوم را در وضعیت توسعه‌نیافتگی، عجز، وابستگی و فرمانبری نابرابرانه قرار داده است.

▪ توسعه به مثابه یک گفتمان سلطه  
این ایده متأثر از اندیشه‌ی فوکو، معتقد است که توسعه و برنامه‌های توسعه نسبت به جهان توسعه‌نیافته، بیگانه بوده‌اند و این معانی در این جوامع درونی شده‌اند، به طوری که خود را توسعه‌نیافته تلقی کنند و به گونه‌ای توسعه‌نیافتگی ذهن در این جوامع پدید آمده است. و این چگونگی درک از موقعیت‌مان، چگونگی عمل ما را در آن موقعیت شکل می‌دهد. در واقع «دانش غربی از اعمال قدرت غربی غیر قابل تفکیک است» (ص ۱۱۲) و توسعه نه برنامه‌ای برای پیشرفت حقیقی بلکه یک سلسله فناوری‌های سیاسی است که قصد اداره و شکل‌دادن به واقعیت جهان سوم را دارند. راه‌حل‌ها، خلاقیت و ابتکار جزئی، یک طرز تفکر متفاوت و ابتکار عمل‌ها در سطح محلی و جنبش‌های جدید اجتماعی است.

### بخش چهارم: دولت‌های ناتوسعه‌گرا

در این بخش نویسنده این سؤال را مطرح می‌کند که چرا علی‌رغم تنوع مفاهیم و اهداف توسعه و علی‌رغم کوشش‌ها در کشورهای در حال توسعه، کشورهای اندکی به افزایش منظم در سطح استانداردهای زندگی و کاهش فقر رسیده‌اند؟ در پاسخ به این سؤال دو رهیافت سیاسی وجود دارد، نظریه وابستگی و نظریاتی که بر عوامل داخلی به ویژه دولت متمرکز می‌شوند. در این بخش از کتاب به نظریات گروه دوم که بر دولت و سیاست داخلی متمرکز است، پرداخته می‌شود.

---

1. Gunder Frank

• میردال و دولت متزلزل

گونار میردال<sup>۱</sup> با بررسی هند، دولت متزلزل را در ایجاد ضروریات توسعه ناتوان می‌بیند، زیرا قادر به تحمیل تعهدات و مسئولیت‌ها بر توده نیست و در اقدام قاطع در برابر فساد و فشار گروه‌های قدرت مخالف نوسازی ناتوان است. میردال ویژگی‌های دولت متزلزل را این‌گونه مشخص می‌سازد: نقائص در قوانین و بطور خاص در رعایت و اجرای آنها؛ فقدان اطاعت از قوانین در سطوح مختلف مقامات دولتی؛ تبانی مقامات با اشخاص و گروه‌های قدرتمند؛ گرایش عمومی مردم در جهت مقاومت در برابر نظارت‌های عمومی و فساد گسترده.

• دولت متزلزل در افریقا

گوران هابدن<sup>۲</sup> با بررسی دولت‌های افریقایی بیان می‌دارد که در آنجا مقامات سطح بالا از قبایل و گروه‌های فشار، استقلال مدیریتی ندارند و این یک الگوی نهادینه شده در افریقا است. دولت متزلزل پیامد ناگزیر وضعیتی است که در آن واقعاً هیچ طبقه‌ای به طور کافی مسلط و دارای قدرت نیست.

• دولت توسعه‌یافته‌تر از جامعه

حمزه علوی معتقد است که دولت مابعد استعماری نیازمند مفهوم‌پردازی به گونه‌ای متفاوت از دولت‌های اروپایی است. وی استدلال می‌کند که این دولت‌ها به طور ارگانیک ریشه در ساختار اجتماعی و طبقاتی جامعه نداشته‌اند، بلکه ریشه در کشور استعمارگر دارند و بنابراین نسبت به ساختار جامعه، توسعه‌یافته‌تر هستند. استقلال نسبی این دولت‌ها به دلیل نقش میانجی‌گری میان طبقات مسلط (بورژوازی متعلق به کشور استعمارگر، بورژوازی بومی و طبقه‌ی زمین‌دار) محدود می‌شود و نمی‌توانسته نقش عامل سرمایه-دارانه دگرگونی را داشته باشد.

---

1. Gunnar Myrdal  
2. Göran Hydén

• دولت و توسعه در افریقا

در افریقا بیشتر دولت‌ها به لحاظ تاریخی جدید هستند و در زمان استقلال فاقد یک بوروکراسی مناسب بودند، از لحاظ ساختاری متزلزل‌اند و مرزها به گونه‌ای است که شکاف‌های قومی و فرهنگی بسیار شدید است. در توصیف وضعیت دولت در این شرایط دو رهیافت اولیه وجود دارد. یک رهیافت مارکسیستی دولت بوروکراتیک بورژوا و دیگری رهیافت وبری دولت توسعه نیافته.

ریچارد اسکالر<sup>۱</sup> در سنت مارکسیستی با تغییر نظریه مارکس، بیان می‌کند که در افریقا، روابط طبقاتی نه بر مبنای روابط تولید، بلکه بر اساس روابط قدرت تعریف می‌شود که منبع اصلی این قدرت نیز دولت است. طبقه‌ی بالا اشرافیت سیاسی (طبقه‌ی بورژوازی مدیریتی) است که قدرت و مبنای اقتصادی آن ناشی از روابطش با دولت است که به جای انجام فعالیت‌های جدید مولد ثروت، به مدیریت تولید و توزیع ثروت متمایل است. در رهیافت وبری، بیان می‌شود که افریقا را از طریق طبقه نمی‌توان درک کرد و دولت‌های افریقا بیشتر شبیه مقوله دولت‌های سنتی وبر به ویژه شکل پارتمونیالی<sup>۲</sup> (موروثی) آن است. و عناصر اصلی این حاکمیت ریاست‌محوری، حامی‌گرایی و سوء-استفاده‌ی نظام‌مند از منابع دولتی برای اهداف شخصی و شبکه‌ی وابستگان است. قدرت سیاسی در افریقا ناشی از ثروت نیست، بلکه ثروت از کنترل بر قدرت سیاسی ناشی می‌شود. در نتیجه مشروعیت چنین دولت‌هایی عموماً پایین و جامعه صحنه‌ی مبارزه (عموماً خشونت‌بار) برای کسب قدرت و ثروت ناشی از آن است. و همانطور که چابال و دلوز<sup>۳</sup> (۱۹۹۹) بیان می‌کنند، بی‌نظمی سیاسی به ابزاری سیاسی برای کسب منافع تبدیل شده است.

در ادامه این بخش، یک گونه‌شناسی از وضعیت دولت‌های غیرتوسعه‌گرا در مباحث نظری این حوزه ارائه شده است.

1. Richard Sklar
2. Patrimonial
3. Chabal & Daloz

▪ دولت‌های ضعیف

میگدال<sup>۱</sup> بر دیدگاه «دولت درون جامعه» به عنوان ابزار درک ظرفیت دولت تأکید می‌کند. دولت ضعیف از این منظر، دولتی است که «توانایی اندکی برای نفوذ در جامعه، تنظیم روابط اجتماعی، استخراج منابع و تخصیص آنها یا به کارگیری‌شان در موارد معین شده دارند» (ص ۱۵۷). قوی یا ضعیف بودن دولت بستگی به توزیع کنترل اجتماعی در جامعه دارد و دولت‌های در حال توسعه در ارتباط با نیروهای اجتماعی که در برابر تلاش دولت برای کنترل مقاومت می‌کنند، ضعیف هستند (مانند برزیل، فیلیپین و هند در برابر دولت‌های قوی ژاپن، کره و سنگاپور).

▪ دولت‌های غارتگر

در این دولت‌ها، اقلیت با استفاده از دولت به مثابه موتور تجاوز، اکثریت را چپاول می‌کند. به عقیده‌ی پارتو<sup>۲</sup> این غارت یک پدیده‌ی اجتماعی حاصل از همه‌ی نیروهای عمل‌کننده در جامعه است. حکومت غارتگرانه به لحاظ شکل و درجه‌ی غارتگری، حاصل مستقیم سیاست یک جامعه است و میزان قدرت نسبی چانه‌زنی حاکمان را شکل می‌دهد. محدودسازی غارتگری در درجه‌ی اول توسط گروه‌های اجتماعی - سیاسی رخ می‌دهد که منابعی را تحت کنترل دارند که حاکمان به آنها وابسته‌اند. مثال کلاسیک دولت غارتگر، دولت‌های ژئیر و هائیتی است. در این کشورها سیاست به معنای چالش میان ایدئولوژی‌ها و سیاست‌های رقیب نیست، بلکه مترادف با آزادی کسب ثروت شخصی کسانی است که به صحنه‌ی سیاسی وارد می‌شوند.

**بخش پنجم: خط مشی سیاسی حکومت دموکراتیک در جهان سوم**

در دهه‌ی ۱۹۹۰، ترویج حکمرانی خوب به عنوان یکی از اهداف مهم به خط مشی اصلی کمک‌رسانی و سیاست توسعه‌ای غرب تبدیل شد. این بخش از کتاب به توضیح سرچشمه‌های توجه معاصر به حکومت و برخی معانی پیوسته با ایده‌ی حکومت می‌پردازد

---

1. Migdal

2. Pareto

و توضیح می‌دهد که مفروضات زیر بنای آن به طور جدی ناقص هستند و ترویج حکومت خوب به ایجاد تنوع توسعه‌ای بی‌اساس و ناکارآمد منجر گردیده است.

در دهه‌ی ۱۹۹۰، چهار عامل اصلی باعث توجه به حکومت شد:

۱. تجربه‌ی تعدیل ساختاری در دهه‌ی ۱۹۸۰: تجربه‌های متفاوت کشورهای مختلف در برنامه‌های تعدیل نشان داد که توانایی طراحی و اجرای عملیات تعدیل تا حد زیادی نتیجه‌ی مسئولیت، ظرفیت و مهارت سیاسی و به همان اندازه قابلیت، استقلال و صداقت بوروکراتیک و به طور خلاصه حاصل چگونگی وضعیت حکومت است.

۲. تأثیر سیاسی ضد انقلاب نئوکلاسیکی: نئولیبرالیسم نه تنها یک دکترین اقتصادی بلکه یک دکترین سیاسی نیز است. در نتیجه با تسلط تفکر نئولیبرالی، حکومت نیز مورد توجه قرار گرفت.

۳. فروپاشی کمونیسم: غرب اکنون می‌توانست بدون ترس از گسترش کمونیسم، شرایط سیاسی و سازمانی آشکاری را برای اعطاء کمک‌ها لحاظ کند، و

۴. تأثیر ظهور جنبش‌های طرفدار دموکراسی: غرب مشروعیت سیاست‌های خود را از این جنبش‌ها کسب می‌کرد.

توجه به حکمرانی خوب، یک کشف تکنیکی ناگهانی در مورد راه‌های علاجی برای توسعه نبود، بلکه در اصل از هر جهت متأثر از عوامل سیاسی بود.

اولین ظهور مفهوم جدید حکمرانی خوب، گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۸۹ در مورد آفریقا است که در آن استدلال شد، مشکلات توسعه در آفریقا مربوط به بحران در حکومت است. اما دیدگاه‌ها نسبت به حکمرانی خوب یکسان نبود و معانی متفاوتی داشت. این معناها را می‌توان در سه سطح گسترده طبقه‌بندی کرد:

۱. سطح نظام‌مند یا سیستماتیک: در این معنا حکمرانی خوب، «یک رژیم سرمایه‌داری دموکراتیک که تحت مسئولیت یک دولت حداقلی قرار دارد و بخشی از حکومت گسترده‌تر نظم نوین جهانی است» (ص ۱۸۹) تعریف می‌شود.

۲. سطح سیاسی: حکمرانی خوب به مثابه سیاست مبتنی بر مشارکت و دولت دموکراتیک است. این تعریف بر دموکراسی و توسعه‌ی مبتنی بر مشارکت تأکید می‌کند.

۳. سطح اداری و مدیریتی: حکومت خوب، عامل کارآمد، مستقل، پاسخگو و ارائه‌کننده‌ی خدمات عمومی همگانی، عاری از فساد و متعهد به تأمین کالاهای عمومی است.

بانک جهانی چهار زمینه حکمرانی خوب - که به لحاظ قانونی بر تصمیم‌های حکومت مؤثر تلقی می‌شود - را چنین معرفی می‌کند: پاسخگویی، چارچوبی قانونی برای توسعه، اطلاعات و شفافیت.

اما مسئله اینجاست که اگر سیاست، استقلال و اقتدار دولت را تأیید و از آن حفاظت نکند، حتی تأسیس دموکراسی صوری، هیچ تضمینی برای حکومت خوب یا خروج از فساد نیست. در این بخش شواهدی از فیلپین بعد از ۱۹۸۶، غنا، و زیمبابوه (۱۹۸۱) ارائه می‌شود تا مشخص شود خواستار شدن آمرانه‌ی حکومت خوب برای دولت‌هایی که نمی‌توانند آنرا تغذیه کنند، مناسب نیست.

### بخش ششم: حکمرانی و توسعه

در دهه‌ی ۱۹۹۰، برخلاف دیدگاه‌های پیشین که رشد اقتصادی و اجتماعی را مبنای ضروری برای یک سیاست دموکراتیک مطمئن می‌دانستند، این ایده شکل گرفت که حکمرانی خوب و دموکراسی نه تنها مطلوب، بلکه شرط ضروری برای توسعه در همه‌ی جوامع است. دلایل این تغییر، تجربه‌ی تعدیل ساختاری، ظهور سنت نئولیبرال، سقوط کمونیسم و رشد جنبش‌های طرفدار دموکراسی در کشورهای درحال توسعه و شواهد رو به تراکم رفتارهای وحشیانه‌ی ضد بشری در کشورهای غیردموکراتیک بود. اما شواهد نشان می‌دهد که مهم‌ترین موارد موفقیت‌آمیز رشد اقتصادی در جهان سوم نه در شرایط دموکراسی بلکه در شرایط معکوس رخ داده است و در جوامع دموکراتیک موفق در



توسعه، عملاً یک حزب واحد تسلط داشته است و عرضه‌ی زودرس دموکراسی می‌تواند مانع توسعه شود.

حال این سؤال مطرح است که آیا موج سوم دموکراتیزاسیون می‌تواند دوام آورد؟ در پاسخ به این سؤال در ابتدا باید بین تحول به سوی دموکراسی و دوام دموکراسی تمایز قائل شد. سپس پنج شرط تثبیت دموکراسی (وضعیتی که در آن تمام کنشگران عمده‌ی سیاسی این واقعیت را بپذیرند که فرآیندهای دموکراتیک، جابجایی حکومت را ممکن ساخته است) چنین ذکر می‌شود:

۱. مشروعیت: سیاست دموکراتیک بدون بهره‌گیری از اشکال مشروعیت‌خواه از نوع پذیرش منفعلانه و خواه از نوع مثبت آن، نمی‌تواند زنده بماند و تثبیت شود. مشروعیت خود در سه بعد جغرافیایی، قانونی و سیاسی تعریف می‌شود.
۲. پایداری به قواعد بازی: دموکراسی نیازمند توافق در مورد قواعد بازی سیاسی و وفاداری به نتایج این بازی به ویژه در میان نخبگان سیاسی است. در واقع گذار به دموکراسی وقتی رخ می‌دهد که گروه حاکم از کنترل انتخابات دست بکشد و به عدم قطعیت روی آورد.
۳. محدودیت احزاب پیروز در ایجاد تغییر در سیاست‌ها: فاتحان نیز باید بپذیرند که سیاست‌های افراطی و بسیار سریع را اجرا نکنند، به ویژه هنگامی که این سیاست‌ها به طور جدی منافع دیگران را تهدید می‌کند. اما مسئله اینجاست که طرفداران برخی از رژیم‌های تازه منتخب، به طور نامعقول انتظار دارند که سیاست‌های سریع و اغلب رادیکالی در مورد بازتوزیع به اجرا گذاشته شود و با راهپیمایی و اعتصاب و نظایر آن دموکراسی را متزلزل و اقتصاد را ضعیف می‌سازند.
۴. فقر به مثابه یک مانع بر سر راه تثبیت سازوکارهای دموکراتیک: دموکراسی‌های تثبیت شده به‌ندرت در جوامع واقعاً فقیر یافت شده‌اند، زیرا هم از یک طرف سطح سواد، آموزش و ارتباطات که مبنای دموکراسی است، پایین است و هم در این کشورها مزایای زیادی از طریق کنترل دائمی دولت وجود دارد و احزاب را به از دست دادن کنترل بر دولت، بی‌میل می‌سازد.

۵. شکاف‌های قومی، فرهنگی و مذهبی محدودیت‌هایی برای تحقق دموکراسی ایجاد می‌کنند، به ویژه اگر این شکاف‌ها با نابرابری‌های مادی همپوشانی داشته باشد. این امر باعث بسیج‌های سیاسی ضددموکراتیک و تعارض‌های دائمی دستخوش خشونت می‌شود.

اما کمتر دموکراسی نوپا در کشورهای در حال توسعه، واجد بیشتر این شرایط می‌باشد و پیش‌بینی می‌شود که در ابتدای قرن ۲۱ وضعیت معکوس شود و تنها اندکی از این دموکراسی‌های نوپا تثبیت شوند.

### بخش هفتم: دولت‌های توسعه‌گرا

تعداد معدودی از کشورهای در حال توسعه نرخ رشد مناسبی داشته‌اند که این کشورها از بعد سیاست، تکثر - تجانس فرهنگی - عملکرد اقتصادی و از لحاظ جمعیتی و منابع و سطح دموکراسی متفاوت‌اند. پس وجه مشترک آنها به عنوان علت موفقیت‌شان چیست؟ پاسخ این است که آنها همگی اشکال مختلف یک گونه دولت به هم شبیه هستند، گونه‌ای از دولت که قادر به تولید حرکت پایدار معطوف به توسعه بوده است (دولت توسعه‌گرا).

در این بخش، نویسنده به تشریح مفهوم دولت‌های توسعه‌گرا و منشأ و معنای آن پرداخته است. مؤلفه‌های مهم دولت توسعه‌گرا چنین عنوان می‌شوند:

۱. نخبگان توسعه‌گرا: حضور نخبگان توسعه‌گرای مصمم و ملی‌گرا با عزم راسخ و ظرفیت بالا برای پافشاری که به طور نسبی غیرفاسد باشند.
۲. استقلال نسبی دولت: به طوری که دولت قادر باشد از هیاهوی نَفَس‌گیر علائق و منافع خاص، به طور نسبی عدم‌وابستگی حاصل کند.
۳. قدرت بوروکراتیک: وجود بوروکراسی‌های قدرتمند، حرفه‌ای، دارای صلاحیت، جدا از منافع خاص برای هدایت و کنترل توسعه‌ی اقتصادی - اجتماعی ( نظیر MIT در ژاپن، هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی در کره، وزارت دارایی و برنامه‌ریزی برای توسعه در بوتسوانا).

۴. جامعه‌ی مدنی ضعیف: در همه‌ی دولت‌های توسعه‌گرا، جامعه‌ی مدنی ضعیف بوده یا توسط دولت کنترل شده است ( شرط تثبیت دولت‌های توسعه‌گرا).
۵. ظرفیت پیشین برای کنترل سرمایه: قدرت و استقلال نسبی دولت، قبل از آنکه سرمایه ملی یا خارجی با اهمیت گردد، تثبیت شده باشد. در این صورت، دولت توانایی کنترل و هدایت سرمایه‌های محلی و خارجی را داراست.
۶. دولت‌های توسعه‌گرا و حقوق بشر: دولت‌های توسعه‌گرا حداقل براساس استاندارد-های لیبرال غربی، دولت‌های جذابی نبوده‌اند. هر سازمان یا حرکتی که می‌خواهد وارد چالش با دولت و اهداف توسعه‌گرایانه آن بشود، به سرعت خنثی می‌شود.
۷. مشروعیت و عملکرد: این دولت‌ها، علی‌رغم تجربه‌ی مخالفت، مشروعیت قابل-توجهی دارند. آنها قادر به توزیع مزایای حاصل از رشد سریع از طریق گسترش آموزش، بهداشت و دیگر تسهیلات بوده‌اند. در واقع ترکیبی از سرکوب و مشروعیت در آنها مشهود است.

دولت توسعه‌گرا نه مخلوق طبقه‌ی مسلط است و نه پاتریمونیال و نه مدرن. دولت توسعه‌گرا یک شکل انتقالی دولت مدرن است که اساساً دولت‌های بسیج‌کننده بوده‌اند. این دولت‌ها اهمیت سیاست و دولت در توسعه را نشان می‌دهند و برخلاف سنت رایج نشان می‌دهند که توسعه نیازمند نه فعالیت کمتر بلکه فعالیت بهتر از سوی دولت است.

### بخش هشتم: دموکراسی و دولت توسعه‌گرا

دموکراسی یک وضعیت یگانه نیست و اشکال متفاوت دموکراسی وجود دارد. در میان کشورهای دموکراتیک بعضی موفق به توسعه بوده‌اند و بعضی ناموفق. حال این سؤال‌ها مطرح می‌شود که در شرایط متفاوت سیاسی - اجتماعی، چه آشکالی از دموکراسی ممکن است؟ و چه چیز برخی دولت‌های دموکراتیک را قادر می‌سازد تا توسعه‌گرا باشند؟ چه تفاوتی بین دولت‌های دموکراتیک توسعه‌گرا و ناتوسعه‌گرا وجود دارد؟ شرایط مورد نیاز برای اینکه دولت دموکراتیک به یک دولت دموکراتیک توسعه‌گرا تبدیل شود، چیست؟

مسئله این نیست که دموکراسی خوب است یا بد، بلکه مسئله این است که انواع قراردادها و توافق‌نامه‌های رسمی و غیررسمی که زیر بنای آشکال مختلف سیاست دموکراتیک را تشکیل می‌دهند، الزامات بسیار متفاوتی برای استقلال، ظرفیت و عملکرد توسعه دولت به لحاظ توسعه‌ای خواهند داشت.

این بخش از کتاب به بررسی معضلات و پارادوکس‌های دموکراسی به مثابه یک نظام قدرت «محافظه‌کار» می‌پردازد، به ویژه هنگامی که از آن انتظار می‌رود به لحاظ توسعه-ای مؤثر باشد یا - آنچنان که در حال حاضر چنین است - هنگامی که به عنوان یک ضرورت برای توسعه اقتصادی تلقی می‌گردد. در این بخش استدلال می‌شود که دو قضیه‌ی متناقض، تأسیس و تداوم دولت‌های دموکراتیک توسعه‌گرا را بسیار مشکل می‌سازند:

۱. دموکراسی یک نظام قدرت محافظه‌کارانه است.

۲. توسعه هم در تعریف و هم در عمل، یک فرآیند رادیکال و عموماً متلاطم است که در ارتباط با دگرگونی، اغلب دامنه‌دار و در کاربرد و توزیع منابع، سریع است. در این وضعیت تناقض ساختاری، عملکرد بد، هم دموکراسی را به تدریج ضعیف می‌کند و هم رشد اقتصادی را به دلیل دموکراسی تثبیت نشده، محدود می‌کند.

در ادامه با استفاده از تحلیل مقایسه‌ای، یک طبقه بندی مقدماتی ساده از چهار نوع کلی دولت دموکراتیک براساس ظرفیت توسعه به ترتیب نزولی ارائه شده و با مقایسه کشورها تحلیل می‌شود (هند با توجه به شرایط ویژه خود، در هیچ کدام از این چهار گروه دسته‌بندی نشده است و به طور مجزا در آخر این بخش مورد بررسی قرار گرفته است):

• دولت‌های دموکراتیک توسعه‌گرا

۱. دولت‌های دموکراتیک توسعه‌گرای دارای حزب مسلط (نظیر بوتسوانا و سنگاپور) دولت از یکپارچگی، اقتدار و قدرت مرکزی مستقل برخوردار است. مجادلات جدی بر سر توزیع قدرت وجود ندارد و قبل از آن هیچ‌گونه منافع اقتصادی سازمان یافته‌ی مهمی، تثبیت نشده است.

۲. دولت‌های دموکراتیک توسعه‌گرای ائتلافی (نظیر موریس و مالزی) در این کشورها که هیچ حزب واحد مسلطی وجود نداشته است، توافق گسترده میان همه‌ی احزاب بر سر جهت، شکل و استراتژی توسعه از راه مذاکره و تشکیل ائتلاف سیاسی صورت گرفته است.

• دولت‌های دموکراتیک ناتوسعه‌گرا:

۱. دولت‌های ناتوسعه‌گرای مبتنی بر سازش طبقاتی (نظیر ونزوئلا و افریقای جنوبی) در این جوامع شکاف طبقاتی، شکاف غالب در جامعه است و آنها به این نتیجه می‌رسند هنگامی که انقلاب موفق ناممکن است، سرکوب مداوم هزینه‌های سنگینی دارد و سازشی بین دو سوی شکاف رخ می‌دهد و بر سر محدودیت‌های تغییر سیاست توافق حاصل می‌گردد. این دولت‌ها به دلیل تمایل زیاد به محافظه‌کاری، مستعد آهنگ‌های کند و محدود توسعه هستند.

۲. دولت‌های دموکراتیک ناتوسعه‌گرای مبتنی بر جانشینی احزاب به جای یکدیگر (نظیر جامائیکا و کاستاریکا)

جایگزینی احزاب در جایی محتمل است که هیچ حزب مسلط واحدی وجود ندارد، تکثرگرایی قومی، فرهنگی یا مذهبی برای سیاست مهم نیست و احزاب اصلی رقیب خودشان به لحاظ طبقاتی متداخل هستند و این احزاب عمده، به وفاق گسترده بر سر سیاست توسعه رسیده‌اند.

در نهایت اینکه، سیاست حاصل ساختارهای تاریخی، اجتماعی و اقتصادی آن جامعه و فرهنگ یا فرهنگ‌های موجود در آن جامعه است. سیاست در هر جامعه‌ای در شکل‌دهی به ویژگی و ظرفیت اساسی دولت نقشی تعیین کننده دارد و انواع متفاوت سیاست، موجب شکل‌گیری انواع متفاوت دولت با اهداف و ظرفیت‌های توسعه‌ای مختلف می‌شود.

### ۳. نقد کتاب

کتاب دولت‌های توسعه‌گرا به شکلی مستقیم مورد نقد واقع نشده است، گرچه مترجم در ابتدای کتاب اشاره دارد که لفت‌ویچ کمتر از سطح توصیف فراتر می‌رود و از این‌رو ما کمتر می‌توانیم پاسخی برای این پرسش بیابیم که شرایط و زمینه‌های پیدایش و شکل‌گیری دولت توسعه‌گرا چیست، به عبارت دیگر چگونه می‌توان چنین دولتی را شکل داد. از طرف دیگر و با توجه به دیدگاه لفت‌ویچ در باب توسعه که مبتنی بر تقدم سیاست و دولت بر توسعه است، می‌توان دیدگاه‌های دیگری که قائل به تقدم فرهنگ و اقتصاد بر توسعه و سیاست هستند را به عنوانی منتقدان - اگرچه غیرمستقیم - این کتاب محسوب کرد.

به نظر نگارنده این متن، انتقادات زیر به کتاب دولت‌های توسعه‌گرا وارد است:

۱. کشورهایی که در این کتاب به عنوان نمونه انتخاب شده است، به گونه‌ای گزینش و انتخاب شده است که در راستای تأیید ایده‌ی مرکزی و محوری کتاب است، در حالی که برای هر کدام از گونه‌های مختلف که در کتاب بدان اشاره شده است موارد نقض آن هم وجود دارد.
۲. نکته محوری در کتاب، تأکید بر دولت و نخبگان است. در واقع نویسنده توسعه را امری از بالا به پایین می‌داند و در این میان جامعه در طرح توسعه لفت‌ویچ جایگاهی ندارد. به بیان دیگر، توسعه جامعه‌محور و یا توسعه از پایین به بالا در کتاب مورد اشاره قرار نگرفته است، در حالی که از منظر تاریخی نمونه‌های آن وجود داشته است.
۳. با توجه به تأکید نویسنده بر اولویت سیاست در توسعه و نظر به زمان‌مند و مکان‌مند بودن سیاست، می‌توان گفت که توسعه نیز در هر کشوری (و حتی در یک کشور واحد در زمان‌های مختلف) می‌تواند به شیوه‌های مختلفی حاصل شود، بنابراین صرف وجود دولت توسعه‌گرا، تنها راه رسیدن به توسعه نخواهد بود.

۴. نویسنده توسعه را عمدتاً امری درونی می‌داند و عوامل بین‌المللی و ساختار اقتصاد جهانی (منظور مبحث والرشتاین و نظریه‌پردازان وابستگی) را در آن مؤثر نمی‌داند و یا چندان به آنها نپرداخته است.
۵. کتاب به وضعیت نظام سیاسی بعد از رسیدن به توسعه، اشاره‌ای نکرده است. دولت-های توسعه‌گرای مدنظر لفت‌ویچ، بعد از رسیدن به توسعه مورد نظر، آیا دچار تغییر و تحول می‌شوند و اگر چنین است به چه وضعیتی دچار خواهند شد؟